

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی

محمد طاهری* / حمید آقاجانی**

چکیده

ارسطو بلاغت را هنر کشف و کاربرد عواملی می‌داند که برای اقناع و ترغیب مخاطب مفید واقع شود و برای فن خطابه و فرایند اقناع (رتوریک)، قائل به رعایت سه اصل اتوس (وجهت متکلم) و پاتوس (شورانگیزی در مخاطب) و لوگوس (استدلال منطقی) در جنب التزام به مناسبت و اقتضای حال مخاطب بود. بنا به اصل اتوس، کلام سخنور می‌باید بیانگر شخصیت و مکانت و علم او باشد تا مخاطب را وادار به استماع و توجه نماید. بنا بر اصل دوم، سخنور با بهره‌گیری از انواع شگردهای بیانی احساسات و عواطف شنونده را هدف قرار می‌دهد و او را متأثر می‌کند. ضلع سوم بلاغت ارسطویی یعنی لوگوس، به ارائه برهان و استدلال (استقرایی یا استنتاجی) مربوط می‌شود. بر این اساس، خطابه و کلامی به هدف اصلی خود؛ یعنی اقناع شنونده نائل می‌شود که بهره‌گیری مناسبی از این سه اصل در اثنای کلام داشته باشد. اصول بلاغت ارسطویی جهان‌شمول است و می‌توان در شاهکارهای ادبی فارسی به ویژه شاهنامه فردوسی، مصادیق آن را شناسایی و تبیین کرد. دقت نظر در مجادلات کلامی داستان‌های شاهنامه به ویژه در داستان زال و رودابه که یکی از عالی‌ترین بخش‌های این کتاب به لحاظ بلاغی است؛ حاکی از آن است که اصول بلاغت ارسطویی در شاهنامه قابل بررسی و واکاوی است و مصادیق آن را می‌توان در بخش‌های مختلف داستان‌های شاهنامه مشخص و تبیین کرد.

کلیدواژه: فن خطابه، بلاغت، ارسطو، شاهنامه فردوسی، داستان زال.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان (نویسنده مسئول)

taherimohammad40@gmail.com

** عضو هیأت علمی وزارت علوم تحقیقات و فن آوری

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۳/۲۸ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۸/۲۶

۱. مقدمه

به لحاظ تاریخی ریشه‌های کهن فن خطابه^۱ را مانند بسیاری از علوم دیگر همچون فلسفه و منطق و هندسه باید در یونان باستان بازبایی کرد. بسیاری از محققان تاریخ بلاغت بر این باورند که مبحث معانی که در فن بلاغت علم مستقلی به حساب می‌آید؛ متأثر از قوانین و اصول خطابه و آیین سخنوری یونان باستان است و به‌ویژه «سخن گفتن به اقتضای حال» که از مباحث مهم علم معانی است دگرگون شده و تعبیری دیگر از «سخن مؤثر گفتن» فن خطابه یونانیان است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۲۰).

مشهور است که علت رواج این فن در سرزمین یونان، به سخنوری مدعیان در محاکم آن دیار برمی‌گردد که طرفین دعوا برای غلبه جستن برحریف و اقناع طرف مقابل، متوسل به خطابه و سخنوری می‌شدند. این زمینه اجتماعی، بستری مناسب برای نحله فکری سوفسطاییان شد که خود را معلم سخنوری^۲ می‌خواندند، و هدف تعلیمات خود را مجهز کردن افراد به ابزار بلاغت (رتوریک)، به منزله تنها سلاح موثر انسان‌های گرفتار در جبر اجتماعی می‌دانستند.

سوفیست‌ها در کل بر این باور بودند که با توجه به نسبی بودن حقیقت، معیار دقیقی برای شناخت آن وجود ندارد و بحث بر سر حق و حقیقت بی‌فایده است. بر این مبنا، حقیقت و اطلاعات کشف نمی‌گردند؛ بلکه ساخته می‌شوند و این فرایند ساخته شدن حقیقت، زمانی که مردم با هم ارتباط برقرار می‌کنند؛ اتفاق می‌افتد؛ لذا بهتر است خطابه صرفاً به مثابه فن و علمی برای تاثیرگذاری بر مخاطب و اقناع او و در نهایت پذیرش رای سخنور به کار گرفته شود. در واقع سوفسطاییان بر جنبه عملی و کاربردی و بلکه اهمیت اجتماعی و سیاسی خطابه تاکید می‌کردند و آموزش‌های آنها حول واقعیات اجتماعی آن روز یونان، یعنی دعوای حقوقی و کسب مقامات و مصادر سیاسی و اجتماعی انجام می‌شد. در اواخر قرن پنجم ق.م. سوفیست‌ها باورهای

1.rhetoric

2.orator

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۷۵
عرفی‌ای را که همگان بی چون و چرا معتبر می‌دانستند، قراردادهایی احمقانه در میان
عوام تعبیر کردند و خواستار بازنگری مجدد این باورها شدند (آذر افزا و قوام صفری،
۱۳۹۲:۵۳).

به تدریج، بر اثر افراط برخی از سوفسطائیان، در نسبی‌انگاری و بلکه پوچ‌انگاری
حقیقت؛ واژه سوفسطایی تحول معنایی یافت. افراطیون، رتوریک را به منزله نردبانی
برای پست‌های سیاسی و شمشیری برای توفیق در منازعات حقوقی به کار گرفتند و
حقانیت افراد در مدعا و اهداف کاملاً نادیده انگاشته شد. ادامه این رویه، مخالفت‌های
فراوانی را در میان سایر اندیشمندان همچون سقراط و افلاطون برانگیخت و به تدریج
موجب شد که مقبولیت این طبقه در میان مردم بسیار کاهش یابد و کسانی که تا پیش
از این دانش‌آموخته و عالم تلقی می‌شدند، فریبکار و نیرنگ‌باز شناخته شوند. بدین
ترتیب؛ سفسطه‌گری ضد ارزشی شد که دقیقاً از مغلظه و فریب حکایت می‌کرد و در
نتیجه، سوفسطائیان در تداول عامه به بی‌صدافتی فکری شهرت یافتند (هالینگ، ۱۳۸۷:
۱۰۴-۱۰۵).

متعاقب منازعاتی که میان سوفسطائیان و مخالفان ایشان رخ داد، ارسطو بر آن شد
که از دیدگاه فلسفی، کتابی در باب آیین سخنوری تألیف کند. این امر در سال ۹۹۸
ق.م. به وقوع پیوست و ارسطو در رساله‌ای که رتوریک (فن خطابه) نامیده می‌شد؛ به
شیوه‌ای منظم و علمی، هدف، اهمیت، و انواع سخنوری را تبیین کرد. وی در این
کتاب، فن خطابه را هنر کشف تمام ابزارهای ممکن برای ترغیب مخاطب در هر
شرایطی تعریف کرد و تمام هم و توجه خود را به بحث درباره ابزار و شگردهایی
معطوف نمود که شخص سخنور باید برای ایجاد تاثیرات عاطفی و اندیشگی لازم بر
مخاطب خود و همراه کردن آنها با خود به کار ببرد. این رساله، مهم‌ترین اثری است
که در باب مبانی نظری فن خطابه در یونان باستان به نگارش در آمده (عمارتی مقدم،
۱۳۶۲:۳۹) و در قرون نخست اسلامی جزء مهم‌ترین آثاری است که مورد عنایت فضلا
و محققین مسلمان در عصر طلایی ترجمه بوده است؛ چنان‌که ابن ندیم از ترجمه‌های
اسحاق بن حنین و ترجمه ابراهیم بن عبدالله و نیز تفسیری که فارابی بر این رساله

نوشته، نام برده است (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۵۶). به اعتقاد بسیاری از محققان، ترجمه این کتاب در کنار ترجمه دیگر آثار ارسطو از جمله فن شعر، تاثیر بسزایی در شکل گیری قواعد بلاغت در نزد مسلمین و به ویژه ایرانیان پس از اسلام داشته است و برای مثال، در کتب بلاغی معروفی چون *نقد الشعر* قدامه بن جعفر و *اسرار البلاغه* و *دلایل الاعجاز* شیخ عبدالقاهر، نشانه های این تاثیر به وضوح مشاهده می شود (محبتی، ۱۳۸۷: ۱۱۳-۱۲۹).

خطابه، همچون دیگر اثر ارسطو یعنی فن شعر، در واقع آمیزه ای از مطالبی با مضامین متفاوت است؛ بخشی از مطالب آن در خصوص نظریه پردازی های فلسفی است و بخشی دیگر به ارائه دستورالعمل های عملی در کار خطابه می پردازد. البته تفکیک مشخصی بین این دو بخش صورت نگرفته؛ و مولف مباحث نظری و عملی را عمدا در هم آمیخته است چرا که این در آمیختگی، روش مالوف وی در نویسندگی بوده است (معصومی همدانی، ۱۳۹۳: ۲۵). مهم ترین بخش از خطابه ارسطو که مباحث آن مورد استفاده مسلمین واقع شده؛ کتاب سوم آن است که در نوزده فصل مشتمل بر شرح و توضیح مطالبی است که در ادب عربی و فارسی «علم بلاغت» نامیده شده است.

به باور بسیاری از منتقدان معاصر، مولفه هایی که ارسطو برای انجام فرایند اقناع در خطابه بر می شمارد؛ محدودیت زمانی و مکانی ندارد و جهان شمول است؛ چنانکه پس از گذشت قرن ها از عصر او، این مولفه ها و دستورالعملی که در مباحث خطابه برای آنها ذکر شده در نقد بلاغی قابلیت کاربرد دارند و با کمی دقت نظر می توان مصادیق آموزه های ارسطو را در شاهکارهای ادبی بازیابی کرد (Pugh & Johnson, 2014: 250).

از آنجا که تاکنون شاهکارهای ادبی فارسی از این منظر مورد نقد بلاغی قرار نگرفته اند و چنانکه در پیشینه پژوهش ملاحظه خواهد شد؛ تنها یکی از مولفه های اقناع ارسطویی در دوره ادبی خاص (سبک هندی) موضوع تحقیق قرار گرفته است؛

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۷۷

تبیین مصادیق مشخص برای این مولفه‌ها در آثار بزرگان ادب فارسی، می‌تواند زوایای دیگری از جلوه‌های بلاغی را در این آثار آشکار سازد. بنا بر این ضرورت، در پژوهش حاضر پس از شرح مولفه‌های بلاغت ارسطویی مطرح در کتاب خطابه، این مولفه‌ها را با ذکر مصادیق آن در یکی از بلیغ‌ترین داستان‌های شاهنامه فردوسی، یعنی داستان زال و رودابه که مشتمل بر مجادلات کلامی متعددی است، تبیین خواهیم کرد. قابل ذکر است که خطابه ارسطو تاکنون دو بار به زبان فارسی (از روی ترجمه‌های انگلیسی) ترجمه شده است. نخستین بار در سال ۱۳۷۱ ش. توسط پرخیده ملکی و دومین بار توسط اسماعیل سعادت در سال ۱۳۹۲ ش. از آنجا که ترجمه اخیر بالنسبه برگردان بهتری است؛ در ارجاعات پژوهش حاضر به آن استناد جسته‌ایم.

۲. پیشینه تحقیق

تبیین مولفه‌های سه گانه بلاغی ارسطو در شاهکارهای ادبی در پژوهش‌های معاصر فارسی سابقه زیادی ندارد و معدود مقالات منتشر شده با محوریت این موضوع نیز البته منحصر به حوزه ادبیات نیست. نخستین بار ایزدی (۱۳۸۷، ۳۷-۴۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «رتوریک در رسانه‌های جمعی» به شیوه‌های مختلف بهره‌گیری از بلاغت ارسطویی در رسانه‌هایی چون رادیو و تلویزیون پرداخت. اثر بعدی در این زمینه، مقاله «روش‌های ارسطو برای انجام استدلال شفاهی شیوا» نوشته لارنس روزنبرگ (۱۳۹۴، ۵۵-۷۸) است که در حوزه مطالعات علم حقوق، به تبیین کارکردهای رتوریک ارسطو در مجادلات قضایی پرداخته است. در عرصه پژوهش‌های ادبی تنها اثر منتشر شده در این باب، مقاله‌ای با عنوان: «بررسی نظریه اتوس ارسطو نزد شاعران سبک هندی از منظر تحلیل گفتمان»، نوشته وفایی تاج خاتونی و دارابی امین (۱۳۹۴، ۳۰۳-۳۲۰) است. مولفان این مقاله از اجزاء سه گانه بلاغت ارسطویی، تنها عنصر اتوس (وجاهت متکلم) را با توجه به آراء رولان بارت و سطوح مختلف حضور نویسنده در متن، در آثار شاعران سبک هندی مورد توجه قرار داده‌اند. به نظر ایشان، شاعران عصر صفوی برای اصل وجاهت متکلم اهمیت بسیاری قائل بودند و تمایل به

ایجاد تصویری بدیع و خاص از خود در بین مخاطبان شعر خود داشتند؛ چرا که مخاطب در نزد ایشان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و از این روی، با توسل به راهکارهایی متعدد همچون: «خودنظریه‌پردازی و خود ستایی و خودقیاسی و خود مبرایی» بر مکانات و جایگاه خویش تاکید می‌کردند.

۳. مولفه‌های بلاغت از نظر ارسطو

ارسطو مولفه‌ها و عناصر ضروری متقاعد سازی کلام را به سه بخش اتوس (وجاهت متکلم)، لوگوس (گفتار منطقی و مستدل)، و پاتوس (تحریک عواطف مخاطب) تقسیم کرده است^۱ (Worthington, 2010:146). البته آن‌گونه که محققان ابراز داشته‌اند؛ پیش از ارسطو هم سخن‌شناسان یونانی به تمایز این سه اصل واقف بوده‌اند؛ اما تبیین این اصول به عنوان سه ضلع مثلث بلاغت، ابداع و ابتکار شخص ارسطو بوده است (Garver, 1995:110). در کتاب *خطابه* در این خصوص چنین آمده است: «وسایل اقناعی که از طریق گفتار فراهم می‌آید بر سه گونه است: بعضی از آن‌ها از خصیصه اخلاقی [اتوس] کسی که سخن می‌گوید حاصل می‌شود؛ بعضی دیگر با برانگیختن حالت روحی معینی در شنونده [پاتوس]، و بعضی دیگر از خود گفتار [لوگوس] به دست می‌آید، از این جهت که مطلبی را اثبات می‌کند یا می‌نماید که اثبات می‌کند» (ارسطو، ۱۳۹۲:۳۱).

۱. برخی صاحب‌نظران برای این سه اصطلاح، معادل‌هایی قرار داده‌اند (فتوحی، ۱۳۸۹:۴۳)؛ از آنجا که به نظر ما این برابر نهادها، وافی به مقصود ارسطو نیستند؛ در پژوهش حاضر همان اصطلاحات یونانی را (البته با توضیحات) ذکر کرده‌ایم. گفتنی است که مترجمان فارسی کتاب *فن خطابه* در مقدمه آثار خود، با این که بر دشواری امر معادل‌یابی تاکید کرده‌اند (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۳-۱۵ و ارسطو ۱۳۹۲: پانزده- شانزده)؛ به اقتضای متون مرجع خود که همان برگردان‌های انگلیسی کتاب است؛ معادل‌هایی توضیحی قرار داده‌اند که طبیعتاً مانع از درک این مفاهیم به عنوان یک اصطلاح است. به هر روی باید توجه داشت که دشواری معادل‌یابی برای اصطلاحات یونانی، البته خاص زبان فارسی نیست و به عنوان مثال در زبان انگلیسی هم یافتن معادل دقیق برای این اصطلاحات، متعذر بوده است (Valentino, et al.2017:4).

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۷۹

بنا بر این، بلاغت ارسطویی سه مولفه اصلی دارد که عبارتند از: اتوس، لوگوس و پاتوس. نکته بسیار مهم آن است که کیفیت حضور این سه عنصر در کلام، وابسته به اصل بنیادین "مناسبت" است که در ادامه پس از تبیین مولفه‌های سه گانه، آن را توضیح خواهیم داد.

۲.۱ مولفه اتوس^۱

نخستین رکنی که ارسطو در خطابه بر آن تاکید دارد و آن را مهم‌ترین وسیله اقناع معرفی می‌کند؛ مولفه اتوس است (همان: ۳۲). اتوس به معنای وجاهت، شخصیت و منش سخنور در نزد مخاطب است. به اعتقاد او «در کار اقناع، مهم است که گوینده خود را شخصیتی متمایز نشان دهد و در شنوندگان این تصور را به وجود آورد که نسبت به آن‌ها در حالت روحی متمایز است» (همان: ۱۵۰). اتوس در واقع تلاش صاحب سخن است تا خردمند و اخلاقی و عملگرا جلوه کند. بر این اساس، شیوه و لحن سخنوری باید به گونه‌ای باشد که شنونده از فحوای کلام برای سخنور شخصیت و جایگاهی عالی قائل شود و بدین سان تحت تاثیر قرار گیرد. به تصریح ارسطو، اقناع از این طریق زمانی حاصل می‌شود که «گفتار چنان باشد که سخنگو را در خور اعتماد کند؛ زیرا ما به طور کلی در همه موضوعات و به خصوص در موضوعاتی که در باره آنها آگاهی درستی در دست نیست و صحت آن مورد تردید است؛ به مردمان صالح زودتر و با اطمینان خاطر بیشتر اعتماد می‌کنیم» (همان: ۳۳) همچنین به اعتقاد وی فضایی همچون دوراندیشی و خیرخواهی سخنور، لازمه برخورداری خطیب از صفت وجاهت است (همان: ۱۵۰). بنا بر این، اتوس روشی است که گوینده باید در اختیار گیرد تا توجه و اعتماد شنونده را جلب کند و بتواند وجاهت خود را ثابت کرده و مورد اعتماد نشان دهد. اعتدال و آرامش نخستین نشانه وجاهت خطیب است. سخنوری که در صدد اعتبار یافتن در نزد مخاطب است، باید تلاش کند که هنگام خلق اثر هم از نظر سبک و ساختار و هم از لحاظ مضمون دقت بسیار به خرج دهد تا کلام او درست و بی نقص جلوه کند (وفایی تاج خاتونی و دارابی امین، ۱۳۹۴: ۳۰۵).

بر اساس پژوهش همتیان (۱۳۹۶)، تا آنجا که به تاریخ بلاغت اسلامی مربوط می‌شود؛ در همه کتاب‌های بلاغی متقدم و متأخر و حتی در پژوهش‌ها و مقاله‌های معاصر، تنها مختصات کلام بلیغ مد نظر بلاغیون بوده و درباره شرایط و ویژگی‌های متکلم بلیغ، تعریف روشن و مطلب مدونی بیان نشده است. وی به استناد مطالبی که جستجو و گریخته درباره ملاک و معیارهای بلاغت و فصاحت در کتابهای بلاغی پس از جرجانی از *مفتاح العلوم* سکاکی و شارحان و پیروان او گرفته تا آثار معاصران آمده، مختصات متکلم بلیغ را از این قرار برشمرده است:

۱- از نظر شخصیتی ویژگی خاصی داشته باشد ۲- درباره کلام، مخاطب و بافت موقعیتی شناختی کامل داشته باشد. ۳- دارای شجاعت و سکینه خاطر باشد. ۴- مخاطب شناس باشد. ۵- ویژگی‌های زمان و مکان و محیط و در کل بافت موقعیت را تشخیص دهد (همتیان، ۱۳۹۶: ۹۱-۱۰۲).

۲,۲ مولفه پاتوس^۱

این مولفه که ضلع دوم مثلث بلاغت است؛ به معنی بیان کلمات و عباراتی است که در کنار ارائه براهین منطقی، احساسات مخاطبان را در اثنای سخن تحریک کند و با تکیه بر حس زیبایی شناختی مخاطب، او را از لحاظ عاطفی با خود همراه سازد. شورانگیزی گاهی اوقات تأثیر زیادی دارد و ممکن است کل بحث را تحت الشعاع قرار دهد؛ چرا که احساسات به طور کلی در بشر غالب است و زمانی که احساسات به اندازه کافی قوی باشد، امکان دارد از منطق و استدلال سبقت بگیرد. به گفته ارسطو عواطف و احساساتی از قبیل خشم، ترحم، ترس، عشق و نفرت در مرکز تصمیم‌گیری‌های انسان‌ها قرار دارند و حتی اگر ما از چگونگی عملکرد آنها آگاهی نداشته باشیم، به شکلی ناخودآگاه بر قضاوت و باورهای ما تأثیر می‌گذارند. بر این اساس، در خطابه باید از عبارات و جملات مناسب برای تحریک احساسات مثبت و منفی استفاده کرد و مخاطبان را تحت تأثیر قرار داد: « اقناع در شنوندگان هنگامی

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۸۱
حاصل می‌شود که آنها از طریق گفتار به نوعی انفعال نفسانی بر انگیزخته شوند»
(ارسطو، ۱۳۹۲:۳۲).

لازمه اعمال پاتوس آن است که سخنان نخست خود سرشار از هیجان و احساس شود و سپس با بهره‌گیری از همه ترفندهای کلامی، این شور و هیجان و عاطفه درونی را به مخاطب انتقال دهد. بدین ترتیب، زمینه روحی و روانی مناسب آماده می‌شود و اینجا است که می‌توان مدعا را مطرح کرد و بر مخاطب تاثیر گذاشت و او را به انجام کاری واداشت و یا مانع او از انجام عملی شد.

۲.۳ مولفه لوگوس^۱

سومین رکنی که ارسطو در خطابه از آن نام برده، مولفه لوگوس (گفتار مستدل منطقی) است (ارسطو ۱۳۹۲:۳۱). گفتار منطقی بر استدلال و برهان استوار است و می‌تواند عقل و شعور مخاطب را قانع کند. تاریخ فلسفه غرب عمدتاً بر تأثیر و اهمیت لوگوس تأکید دارد و از آنجا که در دوران باستان تفکر و عقل، وجهی کلامی داشت؛ اصطلاح لوگوس بعدها به دو معنای قوه عقل و استدلال و نیز به معنای کلام و سخن هم به کار رفته است (نیک‌سیرت، ۱۳۸۶:۲۱۵). به گفته ارسطو «حصول اقناع از طریق گفتار، هنگامی صورت می‌پذیرد که ما به یاری وسایل اقناع موجود در هر موردی، حقیقت یا شبه حقیقتی را نشان می‌دهیم (همان:۳۲). لوگوس در واقع بیانگر منطق گوینده است که در صدد توجیه و اقناع منطقی مخاطب است. به عبارت دیگر، هنگامی که نویسنده یا شاعر یا خطیب ساختار منطقی و منسجمی را در سخن به کار می‌گیرد و با براهین عقلانی به استدلال می‌پردازد؛ در حقیقت به منطق و عقلانیت مخاطب ارج نهاده است و بدین منظور لازم است که از تعقید دوری جوید و اثری واضح و خرد پذیر خلق کند. بدین ترتیب، خوانندگان و مخاطبان می‌توانند پیشرفت روند افکار سخنان را دنبال کنند (وفایی تاج خاتونی و دارابی امین، ۱۳۹۴:۳۰۵). گفتار منطقی، در واقع بستری مناسب را برای وضوح، صحت و ثبات یک بحث ایجاد می‌نماید. بر این

اساس، سخنور بایستی با ارائه حقایق و ادعاهای معقول و با استدلالات عقلانی، به اثبات منطقی مدعای خود پردازد.

۳. اصل مناسبت (رعایت مقتضای حال)

باید دانست که مولفه‌های سه‌گانه بلاغت می‌بایست در بستر اقتضا و مناسبت زمان و مکان و رعایت احوال مخاطب طراحی و ارائه شوند و چه بسا سخنران یکی از سه مولفه را به اقتضاء کمرنگ و یا حتی کلاً حذف کند. به عنوان مثال، زمانی که رابطه سخنور و مخاطب رابطه رئیس و مرئوس است؛ نیازی به بهره‌گیری از اصل اتوس نیست؛ چرا که تحصیل حاصل است و به جای آن سخنور باید بر یکی از دو مولفه پاتوس و یا لوگوس متمرکز شود. به هر روی اگر تعریف بلاغت را « تطبیق کلام بر مقتضی و مناسب حال » (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۵: ۳۴)، بدانیم؛ روشن است که اصل مناسبت در خطابه چه اهمیت بسزایی دارد. به اعتقاد ارسطو و دیگر حکمای یونان باستان « این فضیلت هنگامی حاصل می‌شود که تمامی اجزای گفتار یک کلیت هماهنگ را بسازند و این کلیت هماهنگ نیز دقیقاً با موقعیت همخوان باشد. در حقیقت، ایده بنیادین این فضیلت این است که سخن هنگامی موثر است که تمامی اقتضائات موضوع، سخنور، مخاطب، موقعیت و رسانه سخن را در نظر داشته باشد؛ به عنوان مثال، اگر سخنور شرمسار است؛ نباید جسورانه سخن بگوید یا نباید هنگام سخن گفتن از موضوعات جدی، از زبانی ملایم و بی قید و بند استفاده کند یا افراد بلند پایه را همان‌گونه مخاطب قرار دهد که مردم عادی را...» (عمارتی مقدم، ۱۳۹۵: ۳۸۸).

ارسطو در فصل هفتم کتاب سوم خطابه، شرح مفصلی در باب مناسبت و اقتضای حال و مقام دارد که مهم‌ترین آن‌ها طرز بیان و انتخاب واژگان با توجه به شخصیت و جایگاه مخاطب است. او تأکید می‌کند که واژگان یک خطیب و طرز بیان او باید متناسب با موضوع مورد بحث باشند؛ مثلاً اعمال و کردار قابل ستایش باید به شیوه‌ای باشکوه بیان شوند و اگر موضوع رقت‌انگیزی در میان باشد؛ طرز بیان تواضع‌آمیز باشد

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۸۳

و در کل، رعایت اقتضائات موقعیتی موجب باورپذیری بیشتر کلام می‌گردد (ارسطو، ۱۳۹۲:۳۴۳). همچنین در فصل ششم همین کتاب، به تفصیل و با شواهد بسیار از متون ادبی در باب رعایت ایجاز و اطناب به مقتضای سخن بحث شده است. یکی از بدیهی‌ترین نکات در اصل مناسبت، تمهید ذهن مخاطب و فضاسازی لازم برای طرح اصل مطلب است و اینجا است که سخنور، در ارائه تمهید باید آن را به گونه‌ای طرح‌ریزی کند که راه‌گشای شنوندگان، در فهم ذی‌المقدمه باشد و بتواند آنان را در فرا گرفتن هدف بحث و مطلب اصلی سخن، یاری نماید. در واقع مقدمه در سخنوری بلیغ، به منزله پلی است که افکار شنوندگان را با اصل مطلب بحث مرتبط می‌کند و موجب تقریب اذهان می‌گردد و لازم است که چنین تمهیدی از هر جهت متناسب با اصل بحث باشد.

۴. آشنایی فردوسی با بلاغت یونانی

آیا حکیم طوس در خصوص فنون بلاغت ارسطویی، آشنایی و مطالعه مستقیم یا غیر مستقیم با ترجمه آثار فلسفی داشته است؟ از آنجا که در متن شاهنامه به تصریح یا تلویح سخنی در این باب وجود ندارد، با قطعیت نمی‌توان در این باب اظهار نظر کرد؛ معیناً رعایت دقیق فنون بلاغت و معیارهای جهانی نقد ادبی ملازم با خلق شاهکار ادبی، آن‌چنان در شاهنامه مورد عنایت شاعر بوده است که جمع کثیری از شاهنامه پژوهان را متقاعد کرده که حکیم طوس احتمالاً و مع الواسطه با آنچه که میراث بلاغت یونانی نامیده می‌شود؛ مطالعاتی داشته و با مباحث آن آشنا بوده است؛ چنان‌که به گفته برخی محققان، داستان‌های شاهنامه تنها نمونه ادب کهن فارسی است که منطبق با اصول و ضوابط نقد ادبی جهان است (ریاحی، ۱۳۸۰:۲۷۷ و خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۲۳).

علاوه بر این، مطالعات تطبیقی فراوانی که بین ادبیات حماسی و اسطوره‌ای یونان باستان و شاهنامه فردوسی صورت گرفته، حاکی از آشنایی محتمل حکیم طوس با فنون ادبی یونان و آثار شاعرانی چون هومر است (بهار ۱۳۷۴: ۱۴۱). همچنین، مطالعات

تطبیقی متعددی که در چند دهه اخیر صورت گرفته است؛ بیانگر وجود همانندهای زیاد بین پهلوانان شاهنامه (مانند اسفندیار و رستم) و قهرمانان / یلیاد هومر (مانند آشیل و هکتور) است. این شباهت‌ها نیز برخی از محققان را به وجود احتمالی نوعی از الگوبرداری روشمندانه حماسه پردازان ایرانی از ساختارهای تراژدی‌های یونان باستان متقاعد کرده (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۸۴) و در همین راستا، برخی از پژوهش‌های معاصر شاهنامه‌شناسی با محوریت تطبیق داستان‌های شاهنامه با تراژدی‌های یونانی صورت گرفته است (برای نمونه بنگرید به: صناعی، ۱۳۴۸: ۲۹۹-۳۰۳ و نیز: مجیدی، ۱۳۹۷: ۷۹-۹۹).

از دیگر سو از آنجا که پژوهشگران تصریح کرده‌اند که به ظن بسیار قوی رساله‌های فن شعر و خطابه ارسطو در زمان ساسانیان به پارسی ترجمه شده بود و یا دست کم خلاصه آن در دست اهل ادب قرار گرفته بود (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۳۳۶) و علاوه بر این، پس از اسلام نیز کتب ارسطو به عربی ترجمه و تفسیر شده است؛ احتمال این که فردوسی با نظرات حکمای یونان به طور عام و ارسطو به طور خاص در باب بلاغت و فن خطابه آشنایی داشته باشد؛ وجود دارد.

آنچه که از روایت شاهنامه در داستان اسکندر مقدونی آمده، حاکی از آن است که نام ارسطو (به شکل ارسطالیس) برای راویان شاهنامه و البته شخص فردوسی، به عنوان حکیمی دانا و فرهیخته شناخته شده بوده است. بنا بر متن شاهنامه ارسطو در بدو پادشاهی اسکندر به نزد وی می‌رود و او را موعظه می‌کند. اسکندر هم با پذیرش نصایح ارسطو، وی را مشاور و همنشین خود قرار می‌دهد:

یکی نامداری بد آنکه به روم	کزو شاد بد آن همه مرز و بوم
حکیمی که بد ارسطالیس نام	خردمند و بیدار و گسترده کام
به پیش سکندر شد آن پاک‌رای	زبان کرد گویا و بگرفت جای
بدو گفت کای مهتر شاد کام	همی گم کنی اندرین کار نام
که تخت کیان چون تو بسیار دید	نخواهد همی با کسی آرמיד
به نیکی بود شاه را دسترس	به بد روز گیتی نجستست کس

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۸۵
سکندر شنید این پسند آمدش سخنگوی را فرمند آمدش
به فرمان او کرد کاری که کرد ز بزم و ز رزم و ز ننگ و نبرد
به نو هر زمانیش بناختی چو رفتی بر تخت بنشاختی
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۸۲/۶-۳۸۳)

از عبارت « زبان کرد گویا» کاملاً آشکار است که علاوه بر حکمت ارسطو، زبان‌آوری و تسلط وی بر فن خطابه نیز مورد توجه فردوسی و یا نویسندگان شاهنامه‌ی منشور ابومنصوری (ماخذ اصلی فردوسی) بوده است. چنانکه ملاحظه می‌شود، استبعادی ندارد که فردوسی علاوه بر آشنایی با ارسطو به عنوان یک شخصیت تاریخی، با آثار و آراء او نیز آشنایی داشته باشد و برخی از معلومات خود در این باب را در هنگام سرودن شاهنامه آگاهانه و یا ناخود آگاه به کار بسته باشد. حتی اگر این فرضیه را هم نپذیریم؛ و منشا بلاغت فوق العاده و قبول خاطر و لطف سخن شاهنامه را صرفاً طبع فیاض و خداداد شاعر بدانیم؛ در این امر شکی نیست که ظهور و بروز مختصات بلاغت ارسطویی در حماسه ملی ایران، حاکی از اوج تسلط عملی حکیم طوس بر دقایق علم بلاغت است.

۵. بررسی مولفه‌های بلاغت در داستان زال و رودابه

داستان زال و رودابه یکی از زیباترین و مهم‌ترین داستان‌های بخش پهلوانی شاهنامه است که فردوسی مانند یک رمان‌نویس مسلط، با رعایت کلیه ضوابط فن داستان‌نویسی و پردازش صحنه‌پردازی‌های بی‌نظیر روایی، یکی از دلاویزترین افسانه‌های غنایی اساطیر کهن را به تصویر می‌کشد. بنا بر پژوهش‌های متعدد، این داستان دلنشین از لحاظ عناصر داستانی کامل و در مقایسه با سایر قصه‌های سنتی، کم‌نقص است و نمونه کاملی از هنرنمایی حکیم فردوسی در عرصه فصاحت و بلاغت می‌باشد. سوای شیوه گزینش و چینش واژگان و عبارات شاعر که سهمی بزرگ در تعالی کلام او دارد (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۳: ۱۲۰)؛ طراحی مونولوگ‌ها (تک‌گویی‌ها) و دیالوگ‌ها (گفتارهای دوسویه) ی این داستان نیز به خوبی حاکی از

توانایی و تسلط شاعر بر فنون بیان است (صادقی، ۱۳۹۰: ۷۰)؛ به گونه‌ای که گفتارها و مجادلات کلامی شخصیت‌های این داستان، زمینه‌ای کاملاً مهیا برای تبیین مولفه‌های فن خطابه و بلاغت ارسطویی را فراهم کرده است.

صاحب‌نظران از دیرباز این شاخصه‌ها را در داستان زال و رودابه باز شناخته‌اند و بر اهمیت آن تاکید کرده‌اند؛ چنانکه صاحب چهارمقاله در مطلبی که راجع به فردوسی در کتاب خود آورده به درستی بر فخامت کلام شاعر چنین تاکید کرده است: «الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است در نامه‌ای که زال همی‌نویسد به سام نریمان به مازندران؛ در آن حال که با رودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد:

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد	که هم داد فرمود و هم داد کرد
وز او باد بر سام نیرم درود	خداوند شمشیر و کوپال و خود
چمانده چرمه هنگام گرد	چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه	فشاننده خون ز ابر سیاه
به مردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر گردن افزاخته

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم!»
(نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۵).

باری، در این داستان از لحاظ آماری سه مجادله کلامی و دو نامه نگاری به هدف اقناع مخاطب مشاهده می‌شود که مولفه‌های بلاغت ارسطویی در آنها قابل واکاوی و تجزیه و تحلیل است که در ادامه، به ترتیبی که در شاهنامه آمده؛ راجع به آنها بحث خواهیم کرد.

۱.۵ گفتگوی زال با موبدان

زال در گفتگویی که با موبدان دارد؛ دو اصل وجاهت و شورانگیزی را کنار می‌گذارد زیرا به اقتضای اصل مناسبت، از آنجا که فرزند سام و شاه کابل است؛ از

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۸۷

مکانت کافی برخوردار است و سخن گفتن با موبدانی که زیردست او هستند مقتضی نگاه از بالا و آمرانه است و نیازی به تحریک عاطفی ندارد. لذا تنها از مولفه لوگوس (استدلال منطقی) بهره می‌جوید و به مقتضای نظرخواهی و سوالی که از ایشان دارد؛ از آنجا که خواهان مزاجت با رودابه دخت مهرباب است؛ در آغاز کلام، آنجا که زبان به ستایش دادار هستی می‌گشاید؛ سخن را به تقدیر و حکمت ایزدی در باب ازدواج مرد و زن سوق می‌دهد تا شنوندگان آمادگی ذهنی را برای شنیدن اصل مطلب پیدا کنند:

جهان را افزایش ز جفت آفرید	که از یک فرونی نیاید پدید
اگر نیستی جفت اندر جهان	بماندی توانایی اندر نهان
و دیگر که مایه ز دین خدای	ندیدم که ماندی جوان را به جای
به ویژه که باشد ز تخم بزرگ	چو بی جفت باشد، بماند سترگ
چه نیکوتر از پهلوان جوان	که گردد به فرزند، روشن روان
چو هنگام رفتن فراز آیدش	به فرزند نو، روز باز آیدش
به گیتی بماند ز فرزند نام	که این پور زال است و آن پور سام
بدو گردد آراسته تاج و تخت	ازان رفته نام و بدین مانده بخت

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۷۴-۱۷۵)

و با این مقدمه نسبتاً طولانی، موبدان را از قصد خود آگاه می‌سازد و نظر ایشان را جویا می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد تا او را در این امر، یاری کنند:

کنون این همه داستان من است	گل و نرگس بوستان من است
که از من رمیدست صبر و خرد	بگوئید کاین را چه اندر خورد؟
نگفتم من این تا نگشتم غمی	به مغز و خرد در نیامد کمی
همه کاخ مهرباب مهر من است	زمینش چو گردان سپهر من است...
چه مهتر چه کهنتر چو شد جفت جوی	سوی دین و آیین نهاده‌ست روی
بدین در خردمند را جنگ نیست	که هم راه دین است و هم ننگ نیست
چه گوید کنون موبد پیش‌بین؟	چه دانید فرزنانگان اندرین؟

(همان: ۱۷۵-۱۷۶)

۲.۵ نامه زال به پدرش سام

چنانکه که قبلا توضیح داده شد؛ سطح بلاغی روایت فردوسی از این نامه چنان فاخر است که نظامی عروضی زبان به تحسین آن گشوده و آن را در ادب عرب و فارسی بی نظیر می یابد. شیوه زال در سراسر این مکتوب، بیشتر تاکید بر اصل مناسبت و مولفه پاتوس (تحریک عواطف) و تا حدی لوگوس (استدلال) است و از مولفه اتوس (وجاهت خطیب) سخنی نمی رود؛. چرا که رابطه پدر و فرزندی بین دو طرف مجادله اقتضای آن دارد که زال مهر و عاطفه پدری را در شخصیت و ذهن سام هدف سخنان خود قرار دهد. به تعبیری، سراسر نامه زال به سام، تحریک عواطف و غرایز پدری است (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۴۰).

زال در سرآغاز نامه با رعایت اصل تناسب، خداوند را به دادگری می ستاید که به طور کنایی، القا کننده بیدادی است که از جانب پدرش بر وی رفته است. سپس به تفصیل پدر را می ستاید و در ابیاتی نغز، حس خود را نسبت به وی منعکس می نماید. آنگاه به مناسبت شور و حال عاشقانه ای که دارد؛ تمام هم خود را معطوف بدین می کند که احساس همدردی را با رعایت مولفه پاتوس در پدر برانگیزد. استدلال منطقی (لوگوس) گفتار زال هم ناظر به این است که سام باید به جبران خطا و بیداد بزرگی که در گذشته بر فرزند روا داشته و به موجب عهدی که با او بسته است؛ باید جبران مافات نماید:

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام...
من او را به سان یکی بنده ام	به مهرش روان و دل آکنده ام
ز مادر بزادم بران سان که دید	ز گردون به من بر ستم ها رسید
پدر بود در ناز و خز و پرند	مرا برده سیمرخ بر کوه هند
نیازم بد آن کو شکار آورد	ابا بچه ام در شمار آورد
همی پوست از باد بر من بسوخت	زمان تا زمان، خاک چشم بدوخت
همی خواندندی مرا پور سام	به اورنگ بر سام و من در کنام

(همان: ۱۷۷)

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۸۹
و با این تمهید هوشمندانه، پس از بیان خواسته خود، کلام خود را به منطق و استدلال (لوگوس) می‌آراید و می‌گوید: بنا بر پیمانی که در روز نخست باز گرداندن با من بستی؛ سزاست که با خواسته دل من که مزاجت با دخت مهرباب است، موافقت نمایی!

یکی کار پیش آمدم دل‌شکن	که نتوان ستودنش بر انجمن
پدر گر دلیر است و نراژدهاست	اگر بشنود راز بنده رواست
من از دخت مهرباب گریان شدم	چو بر آتش تیز بریان شدم
ز پیمان نگردد سپهد پدر که	بدین کار دستور باشد مگر
من دخت مهرباب را جفت خویش	کنم راستی را به آیین و کیش
به پیمان چنین رفت پیش گروه	چو باز آوردیم ز البرز کوه
که هیچ آرزو بر دلت نگسلم	کنون اندر این است بسته دلم!

(همان: ۱۷۸-۱۷۹)

۳.۵ گفتگوی سیندخت با مهرباب

سیندخت همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه، نمونه‌ای از زنان مثبت و خردمند شاهنامه است که آراسته به صفاتی چون دورانندیشی، اقتدار و اعتماد به نفس است. تصویری که فردوسی از او به دست می‌دهد؛ مادری دلسوز و همسری وفادار به شوی است که در زمان مقتضی، کارکرد اجتماعی فوق العاده دارد و به عنوان سفیری کاردان و با فن بیانی عالی وارد عمل می‌شود. متانت و قدرت سخنوری سیندخت در مواجهه با عکس‌العمل بسیار شدید و خشم مهرباب پس از پی بردن به راز رودابه، مثال زدنی است. از آنجا که این مواجهه کلامی بین زن و شوهری است که کاملاً از منش و شخصیت هم با خبرند؛ استفاده از عنصر و جاهت متکلم هیچ وجهی ندارد. در مقابل، او سعی می‌کند تا با استفاده از عواطف همسرانه (مولفه پاتوس)، شوی خشم آلود را از قتل رودابه باز دارد؛ از این رو برای شروع استدلال در خصوص اقناع مخاطب، نخست در قالب تمثیل از درختی که با رنج آبیاری شده و به ناچار باید به دشمن سپرده شود سخن می‌گوید؛ بدین مقصود که واکنش مهرباب را بسنجد و ذهن او را برای شنیدن

خبر اصلی که همان دل باختن رودابه به زال است؛ آماده کند و سپس از او می‌خواهد که با کمک هم مشکل را حل کنند. بدین ترتیب هوشمندانه بر اوضاع مسلط شده و مهرباب را قانع می‌کند که به راه حل او تن در دهد:

زدم داستان تا ز راه خرد سپهد به گفتار من بنگرد
که گردون به سر بر چنان نگذرد که ما را همی باید ای پرخرد!
چنان دان که رودابه را پور سام نهانی نهادست هر گونه دام
ببردست روشن دلش را زراه یکی چاره مان کرد باید نگاه!
(همان: ۱۸۷)

۴.۵ نامهٔ سام به منوچهر

مهم‌ترین ویژگی شخصیتی سام، وقار و متانت اوست و از این لحاظ همانند پادشاهی بزرگ است. او بسیار خردمند است و با اندیشه لب به سخن می‌گشاید (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۲۲)؛ لذا از نظر وجاهت و منش در مقام یک سخنور، مولفهٔ اتوس را به کمال دارا است. با این همه در نامه‌نگاری سام به منوچهر باید به این نکته توجه داشت که از آنجا که شخصیت سام برای منوچهر کاملاً شناخته شده است و او از مکانت و وجاهت کافی در نزد شاه ایران زمین برخوردار است، نیازی به تأکید زیاد بر مولفهٔ نخست بلاغت یعنی اتوس نیست و ابیات فراوانی که سام در ابتدای مکتوب خویش در باب شرح جنگ با دشمنان و ازدهای کشف رود در بعضی نسخ شاهنامه وجود دارد؛ ناقض این اصل بدیهی سخنوری است و احتمالاً به همین جهت در بعضی تصحیحات شاهنامه از جمله شاهنامهٔ مصحح مسکو (فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۰۲) مشکوک شمرده شده است.

در مقدمهٔ نامه، سام برای تمهید مطلب و القای خواستهٔ خود (که همان موافقت منوچهر با ازدواج زال و رودابه است) و رعایت اصل مناسبت؛ نخست از تقدیر الهی سخن می‌گوید و سپس در مدح و ستایشی که از شاه ایران دارد وی را به برقرار کنندهٔ آشتی میان دشمنان توصیف می‌کند و غرض وی از این توصیف، مسلماً آن است که

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۹۱
ذهن منوچهر را برای پیوند میان دو عنصر متضاد یعنی فرزند سپهدار ایران (زال) و نواده
ضحاک (رودابه) آماده کند:

سر نامه کرد آفرین خدای کجا هست و باشد همیشه به جای
ازوی است نیک و بد و هست و نیست همه بندگانیم و ایزد یکی است
هر آن چیز کو ساخت اندر بوش بر آن است چرخ روان را روش...
خداوند کیوان و خورشید و ماه وزو آفرین بر منوچهر شاه...
همان از دل پاک و پاکیزه کیش به آبشخور آری همی گرگ و میش
(فردوسی ۱۳۷۳: ۲۰۱-۲۰۲)

سپس در ادامه سخن با نهایت درایت، مولفه‌های شورانگیزی و استدلال منطقی را با
ایجاز کامل در این نامه به هم در می‌آمیزد. نخست به منوچهر با ظرافت هشدار
می‌دهد که پیر شده و منوچهر باید زال را به عنوان جهان پهلوان بعدی به رسمیت
بشناسد و در پی آن از لزوم رعایت پیمانی که با زال دارد سخن می‌راند و زیرکانه
منوچهر را هم ملزم به رعایت این پیمان می‌داند. رعایت اصل لوگوس نیز کاملاً در
ادامه سخنان او هویدا است. بدین گونه که استدلال می‌کند که خواسته زال امری
معمول و عرفی و به اصطلاح خدایسندانه است و منطقاً نباید با آن مخالفت نمود و با
این همه، تصمیم نهایی در این باب را به شخص شاه واگذار می‌کند و به عبارت دیگر
او را در مقابل کار انجام شده قرار می‌دهد. اسلوبی که فردوسی حکیم از زبان سام در
طراحی جملات و عبارات و نهایتاً القای خواسته خود و اقناع مخاطب دارد؛ به عینه
حاکمی از تسلط شاعر بر ریزه‌کاری‌های فن خطابه است و از لحاظ تاثیرگذاری و
زیبایی سخن بی نظیر می‌نماید. علاوه بر این، اوج ظرافت سخن فردوسی در این نامه
را باید استفاده از ضمیر «من» در ترکیب «شاه جهان‌بان من» دانست؛ عبارتی که بر
اتحاد قلبی و عاطفی سام با منوچهر تاکید دارد و شورانگیزی و تحریک عاطفه
مخاطب را به اوج می‌رساند:

یکی بندهام من رسیده به جای به مردی به شست اندر آورده پای...
همی گرد کافور گیرد سرم چنین کرد خورشید و ماه افسرم
سپردیم نوبت کنون زال را که شاید کمر بند و کوپال را

یکی آرزو دارد اندر نهان بیاید بخواهد ز شاه جهان
یکی آرزو کان به یزدان نکوست کجا نیکویی زیر فرمان اوست
نکردیم بی‌رای شاه بزرگ که بنده نباید که باشد سترگ
همانا که با زال پیمان من شنیده ست شاه جهان بان من!
(همان: ۲۰۵-۲۰۶)

و در پایان نامه هم به بهترین شیوه منوچهر را به آنچه که مقتضای منطق است؛ سوق می‌دهد:

همان کن که با مهتری در خورد تو را خود نیاموخت باید خرد!
(همان)

۵,۵ گفتگوی سیندخت و سام

چیره‌دستی سیندخت در ایفای نقش در مقام یک سفیر و تسلط او در تمام ظرایف و آداب مربوط به سفارت، چنان شگفت‌انگیز است که موجب حیرت سام می‌شود. سیندخت به عنوان یک سفیر زبان‌آور به خوبی آگاه است که شخصیت و ویژگی‌های مذاکره‌کننده (مولفه اتوس) بر خنثی‌سازی یا کم اثر کردن فشار محیط و شرایط نامطلوب تاثیر بسیار دارد؛ و به همین علت با ظاهری آراسته و پرشکوه‌تر از همیشه آماده مأموریت می‌شود (شاهسواری، ۱۳۹۴: ۱۸۶). از این روی؛ در مواجهه سیندخت و سام آنچه که بیش از هر چیز دیگر سام را تحت تاثیر قرار می‌دهد و او را قانع می‌کند که به خواسته سیندخت یعنی عدم تعرض به اهالی کابل و پذیرش صلح و دوستی تن در دهد؛ و جاهت این بانو است. شخصیت سیندخت آن‌گونه که فردوسی به شیوایی تبیین کرده است؛ ترکیبی است از خرد و درایت، شجاعت، و زیبایی و ملاحظت، اما خرد و درایت او بیش از زیبایی‌اش بر قصه سایه افکنده و به پیشبرد آن کمک کرده است (انصاف‌پور، ۱۳۵۵: ۳۷). در واقع، حکمت و دانایی در سیندخت نمایان‌تر از زیبایی اوست و کلام او هم شاهکاری از بلاغت و موقع‌شناسی و آمیختن نیش و نوش با یکدیگر است (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۱۲) سام نیز در اولین برخورد، او را زنی روشن‌روان می‌بیند:

تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۹۳
سخن‌ها چو بشنید از او پهلوان زنی دید با رای و روشن‌روان
به رخ چون بهار و به بالا چو سرو میانش چو غرو و به رفتن تذرو
(فردوسی ۱۳۷۳: ۲۱۳)

نحوه استدلال سیندخت (مولفه لوگوس) هم کوتاه و موثر و زیباست؛ اما از اصل پاتوس (تحریک عواطف مخاطب) بیشتر بهره می‌گیرد. نخست بر خرد و مهر سام تاکید می‌کند و سپس عواطف انسان‌دوستانه او را هدف قرار می‌دهد:

چنین گفت سیندخت با پهلوان بزرگان که با رای تو پیر گردد جوان
ز تو دانش آموختند به تو تیرگی‌ها برافروختند
به مهر تو شد بسته دست بدی به گرزت گشاده ره ایزدی
گنجه‌کار گر بود، مهراب بود سر ز خون دلش دیده سیراب بود
بی‌گناهان کابل چه کرد کجا اندر آورد باید به گردد؟
(همان: ۲۱۱)

و بدین ترتیب قدرت سخنوری و بلاغت سیندخت موجب می‌شود که سام به تمام خواسته‌های او تن در دهد:

چنین داد پاسخ که پیمان من درست است اگر بگسلد جان من
تو با کابل و هر که پیوند توست بمانید شادان دل و تن درست
بدین نیز همداستانم که زال ز گیتی چو رودابه جوید همال
(همان: ۲۱۳)

۶. نتیجه‌گیری

ارسطو در کتاب خطابه برای بلاغت کلام، قائل به سه رکن اتوس (وجاهت متکلم) و پاتوس (شور انگیزی و شگردهای تاثیر عاطفی) و لوگوس (ارائه برهان و استدلال) است که به باور او از این مولفه‌ها در جریان سخن و با رعایت اصل تناسب، می‌باید بهره گرفت. ساختار و اصولی که ارسطو برای بلاغت کلام و اقناع مخاطب در کتاب خطابه پی ریزی کرده است؛ مصادیق متعددی در شاهنامه و به ویژه در مجادلات شفاهی شخصیت‌های داستان‌ها دارد. در پژوهش حاضر، داستان زال و رودابه که از لحاظ بلاغی یکی از دل‌انگیزترین داستان‌های شاهنامه محسوب می‌شود؛

از حیث کاربرد مولفه‌های بلاغت ارسطویی تبیین گردید و مشخص شد که حکیم طوس با ظرافت تمام و با رعایت اصل ذاتی تناسب در سه مجادله کلامی و در دو مکاتبه که بر اساس پیرنگ داستان، پیرامون موافقت و مخالفت با ازدواج زال و رودابه بین شخصیت‌های داستان صورت گرفته است؛ از شیوه‌های سه گانه اقناع به اقتضا احوال سخنور و مخاطب، استفاده کرده و گاه به مناسبتی بر یکی از شیوه‌های اقناع تاکید بیشتر داشته و یا در صورت لزوم، یکی از آنها را کمرنگ‌تر ارائه کرده است. همچنین ملاحظه شد که حکیم سخنور طوس با انتخاب دقیق واژگان و عبارات متناسب با هدف اقناعی اشخاص داستان، بلاغت کلام را به کمال رسانده است.

منابع

- آذرفزا ایرج و قوام صفری، مهدی (۱۳۹۲) «مفهوم قانون در اندیشه سیاسی یونان باستان، گذر از ثسموس (Θεσμός) به نوموس (νόμος) مجله منافیزیک، شماره ۱۶، ص ۵۱-۷۲.
- ارسطو (۱۳۷۱) **ریطوریکا**، فن خطابه، ترجمه پرخیده ملکی، تهران: اقبال.
- ارسطو (۱۳۹۲) **خطابه**، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: هرمس.
- ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۸۱) **الفهرست**، مجلد دوم، ترجمه و تحشیه محمد رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- ایزدی، محمد (۱۳۸۷) «رتوریک در رسانه های جمعی» رسانه‌های دیداری و شنیداری، شماره ۶، صص. ۴۷-۴۹.
- انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۵۵) **حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۴) **جستاری چند در فرهنگ ایران**، تهران: فکر روز.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲) **درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**، تهران: ناهید.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱) **سخن‌های دیرینه**، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- رضایی دشت ارژنه، محمود رضا (۱۳۹۳) «نقد و بررسی دو بیت از فردوسی و ملک الشعرا بهار براساس رویکرد فرمالیسم»، مجله علمی مطالعات زبانی و بلاغی، شماره ۹، صص. ۱۰۹-۱۳۰.

- تبیین مولفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی ————— ۲۹۵
- روزنبرگ، لارنس دی (۱۳۸۹) «روش های ارسطو برای انجام استدلال شفاهی شیوا»، ترجمه حسن محسنی، کانون و کلا شماره ۲۰۸ و ۲۰۹، صص ۵۵-۷۸.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶) تاریخ مردم ایران ایران قبل از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- شاهسواری، معصومه (۱۳۹۴) «نگرشی بر دیپلماسی زنان در شاهنامه با بازخوانی دو داستان از دو زن سیاست‌پیشه به نام‌های سیندخت و گردیه» فصل‌نامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۳، صص ۱۷۹-۱۹۹.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳) معانی، تهران: میترا.
- صادقی، اسماعیل (۱۳۹۰) «بررسی عناصر داستانی زال و رودابه» پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۴، صص ۶۹-۹۲.
- صناعی، محمود (۱۳۴۸) «فردوسی، استاد تراژدی» یغما، شماره ۳، صص ۲۹۹-۳۰۳.
- عمارتی مقدم، داوود (۱۳۹۵) بلاغت: از آتن تا مدینه: بررسی تطبیقی فن خطابه یونان و بلاغت اسلامی تا قرن پنجم هجری، تهران: هرمس.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۷۳) شاهنامه فردوسی، از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۹) «از کلام متمکن تا کلام مغلوب (بازشناسی دو گونه نوشتار در نثر صوفیانه)» نقد ادبی، شماره ۱۰، صص ۳۵-۶۲.
- مجیدی، مریم (۱۳۹۷) «داستان رستم و سهراب در بررسی تطبیقی با تراژدی ارسطویی» ادبیات تطبیقی، شماره ۴۶، صص ۷۹-۹۹.
- محبتی، مهدی (۱۳۸۷) «قدامه بن جعفر و اهمیت آراء و آثار اودر نقد و ادب اسلامی ایرانی» متن پژوهی ادبی، شماره ۳۸، صص ۱۱۳-۱۲۹.
- مختاری، محمد (۱۳۶۹) اسطوره زال، تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی، تهران: آگه.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۵) «در باب بلاغت» نامه فرهنگستان، شماره ۷، صص ۱۵-۵۳.
- معصومی همدانی، حسین (۱۳۹۳) ترجمه جدید خطابه ارسطو، کتاب ماه ادبیات، صص ۲۴-۲۵.
- میرصادقی جمال و میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷) واژه نامه هنر داستان نویسی، تهران: کتاب مهناز.
- نظامی عروضی (۱۳۸۸) چهارمقاله (بر اساس نسخه علامه قزوینی)، به اهتمام محمد معین، تهران: معین.
- نیک سیرت، عبدالله (۱۳۸۶) «گفتاری در باب لوگوس (logos)» پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۳۴، صص ۲۰۹-۲۲۵.

- هالینگ دیل، رجینالد جان (۱۳۸۷) **تاریخ فلسفه غرب**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: ققنوس.
- همتیان، محبوبه (۱۳۹۶) «ویژگی‌های متکلم بلیغ براساس دیدگاه‌های بلاغیون از آغاز تا امروز» فنون ادبی، شماره ۴، صص ۹۱-۱۰۲.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۷۹) **نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه**، تهران: سروش.
- وفایی تاج خاتونی، سحر و دارابی امین، مینا (۱۳۹۴) «بررسی نظریه اتوس ارسطو نزد شاعران سبک هندی از منظر تحلیل گفتمان» نامه فرهنگستان، شماره ۴، صص ۳۰۳-۳۲۰.
- Garver, Eugene (1995). **Aristotle's Rhetoric: An Art of Character**, Chicago: University of Chicago Press.
- Pugh, T., & Johnson, M. E. (2014). **Literary studies a practical guide**. New York: Routledge.
- Valentino. Russell Scott & Emery, Jacob Sibelan Forrester & Tomislav Kuzmanović (2017) "**Rhetoric Translation, and the Rhetoric of Translation**" Poroi, An Interdisciplinary Journal of Rhetorical Analysis and Invention, Volume 13 Issue 1, pp.1-12.
- Worthington, Ian (2010) **A companion to Greek rhetoric**. Malden: Wiley-Blackwell.